

روشنفکری ایرانی: از امکان مفهومی تا تکرر عینی

فرزاد نعمتی

از این تقسیم‌بندی‌ها، گذرا انداخته می‌شود.

الف – ارتداد/ محل بار امانت/ اعجاز کلام (جلال آل‌احمد)
آل‌احمد به عنوان پیشگام در گونه‌شناسی روشنفکری، اینگونه به تقسیم‌بندی روشنفکران می‌پردازد. در ضلع «ارتداد» مثلث روشنفکری، روشنفکران معترض به نظام قدرت، یا نظام شرعی و هرگونه نظام سلطه قرار دارند. عاقبت این معترضان دائمی و چون و چرا کنندگان ابدی نظیر شیخ احمد رومی، میرزا آقاخان، صوراسرافیل، ملکه‌المتکلمین و احمد کسروی، ارتداد و شهادت بوده است. در ضلع دیگر این مثلث، افسرادی چون دهخدا و نیما یوشیج قرار گرفته‌اند که به اتکای قدرت کلامشان، علیه اشکالی غیر از سلطه سیاسی برخاسته‌اند. این روشنفکران غیرسیاسی، «اعجاز کنندگان در کلام» نامند. تپ سموم روشنفکری نیز آنان بوده‌اند که با نزدیکی به قدرت، خواهان اصلاحات تدریجی و آرام هستند و لذا یابوری برای «حمل بار امانت، می‌طلبیده‌اند. از این سنخ می‌توان به همه وزرای خراسانی تا نظام‌الملک و نیز امیرکبیر و محمد مصدق اشاره کرد.

ب – عصر مشروطه/ عصر تجربه/ عصر رمانتیک ضد مدرن (علی آشتیانی)

علی آشتیانی در گونه‌شناسی خود تاریخ روشنفکری ایرانی را تا دهه پنجاه شمسی بدین صورت ارائه داده است: عصر مشروطه، عصر تجربه (۱۳۲۰ – ۱۳۲۶) و عصر رمانتیک ضدمدرن (دهه‌های چهل و پنجاه)

در عصر مشروطه «مساله رویارویی جامعه ایران با اروپا و غرب» به مهم‌ترین دگربری فکری روشنفکران بدل می‌شود. این امر، فضای مشروطه را به شدت ملهم از آرای متفکران عصر روشننگری می‌کند و باعث می‌شود که روشنفکر مشروطه بی‌آنکه «نقد خود را در رویارویی با تبحر و عقب‌ماندگی فرهنگی و اجتماعی ایران پایه گذارده» به «رونویسی گفته‌ها و استدلال‌های متفکران غربی» بپردازد. پذیرش مرجعیت غرب و «تقلید بی قید و شرط از اندیشه‌های غرب، کار را به تحقیر فرهنگ خودی» به دلیل ناهمخوانی با معیارهای مسلط غربی» کشانید. گرایش روشنفکران عصر مشروطه به پوزیتیویسم علمی محض و تلاش برای یافتن قانونمندی‌های علمی در تمامی پدیده‌های عالم به رئالیسم خام و ضدیت گسترده‌ای با «علم قدیم» (علم دینی) انجامید که «بسیاری از دستاوردهای علم مدرن به شرق را نه تنها با ناهمخوانی با علم جدید، به عنوان خرافات و ارزش‌های متحجر نفی کرد. واقعه مهم سیاسی این دوران، انقلاب مشروطه است که متاثر و تاثیرگذار بر جریان روشنفکری ایران بود.

در عصر تجربه، با سقوط دیکتاتوری رضاشاه پهلوی و با تکیه زندگی سیاسی و فرهنگی در جامعه بر سه حوزه جدید از زندگی سکولار یعنی احزاب، اتحادیه‌های کارگری و صنفی، و مجلس و نقش موثر این نهادها در حفظ فضای دموکراتیک عمومی، «تجددخواهی سکولار و رادیکال» به محور عمده زندگی فرهنگی بدل می‌شود. پیامد چنین موقعیتی آشنایی ضمنی با تمدن غرب، بیرون آمدن از لاک دفاع مطلق در برابر غرب و نقد و چالش ابعادی از این تمدن است. ضمن آنکه «نظام‌گفتاری» رادیکال عصر مشروطه به طرز وی‌ژده ت، نهادی‌تر، و عمومی‌تر به تجربه درمی‌آید. روی هم رفته با افزوده شدن عامل رابطه متقابل بین نهادها و احزاب سیاسی و اجتماعی از یک سو و نوسندنگان و هنرمندان از سوی دیگر به موارد پیش گفته، می‌توان گفت در این دوره فضای مناسبی برای شکوفایی اندیشه و گسترش ذوق و خیال ایجاد و بسیاری از دستاوردهای نوین ایران در زمینه‌های شعر نو، قصه‌نویسی جدید، ادبیات نالیستی و سوسیال رئالیستی و … پایه‌گذاری شد. این دوران با کودتای ۲۸ مرداد پایان می‌یابد.

عصر رمانتیک ضد مدرن را می‌توان واکنش روشنفکری ایرانی به شکست و تجربه پیشین و انعکاسی از گرفتاری در بین‌بست کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تلقی کرد. دوران عقب‌نشینی روشنفکران را برتری ایده‌های تجددخواهانه به همراه برخورداری سبزه جوانه بسا زندگی مدرن که طی آن خیال رمانتیک بازگشت به خویش و نوستالژی‌های فرهنگ سنتی ایرانی و اسلامی جایگزین مرجعیت فکری غرب می‌شود. آغاز دوپاله جدید به جدال غرب – شرق و تقابل تمدن و فرهنگ غرب با تمدن حیات «غرب‌زدگی»، اعتنای ویژه به تجدید حیات فرهنگ و ارزش‌های بومی و اسلامی و نقد روشنفکران پیشین از جمله شخصیات این دوره‌اند.

علیرضا علوی‌تبار با پذیرش تقسیم‌بندی علی آشتیانی در «اندیشه‌گری» را به این تقسیم‌بندی اوده اضافه و آنرا گروشناسی نامید.
از بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران پسی می‌گیرد. وی سرمشق غالب دوره بازنگری (سال ۱۳۶۷ به بعد) را که در پسی پایان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران فرصت گسترش یافت؛ توسعه مردم‌سالار می‌داند. در این عصر جهت نقادی و سنسجش‌گری از تسجد در دوره رمانتیک ضد مدرن به حضور

استبداد تاریخی ایرانی» بدل می‌گردد و سعی می‌گردد با حضور در عرصه‌های بین‌المللی و جمع میان تمدن مستقل یا مشارکت در گفت‌وگویی میان تمدن‌ها و پیگیری تحول از طریق نهادها و انجمن‌های متشکل در جامعه‌مدنی به «اصلاح‌بنیادی» (هدف انقلابی و شیوه اصلاح‌طلبانه) دست یازید.

د-سنت‌گرایی (غرب‌ستیزی/ نوسازی‌خواهی (غرب‌زدگی)/ نوگرایی (غرب‌گرایی)/ نواندیشی بدون نوگرایی (غرب‌پژوهی) (علوی‌تبار)

علوی‌تبار با تمایز قائل شدن میان سه مفهوم نواندیشی (Modernity)، نوسازی (Modernization) و نوگرایی (Modernism) روشنفکران را از لحاظ گرایش به هر یک از این مفاهیم به سه گروه اصلی تقسیم می‌کند:

الف – گروهی که نوسازی را می‌پذیرند و به نواندیشی می‌توجه‌اند. ب – گروهی که نوگرایی را می‌پذیرند. ج – گروهی که نواندیشی را می‌پذیرند؛ ولی آن را نقد می‌کنند. همچنین نوگرایی را نفی می‌سازند.

نوسازی، شامل مجموعه‌ای از فرایندهای مرتبط و انباشتی، مانند افزایش شهرنشینی، گسترش رسانه‌های همگانی، صنعتی شدن، افزایش مشارکت مردم در سیاست، افزایش سطح تولید و مصرف کالاها و خدمات، بالا رفتن سواد، افزایش تولیدات هنری، فرهنگی و…است؛ نواندیشی، اما عبارت است از خریداری و تلاش برای سامان دادن خردمندانه همه چیز از یک سو و انتقاد بنیادی از اندیشه‌ها، روش‌ها و راه و رسم‌های مانده از دوران قبل از عصر نو از سوی دیگر. در واقع نواندیشی (مدرنیته)، غلبه تعریف جدیدی از عقل و اصالت یافتن این عقل جدید است؛ اما نوگرایی (مدرنیسم) آن ایدئولوژی است که محور آن پذیرش اقتدار بی‌پدیل و بی‌رقبب عقل جدید است. این ایدئولوژی، مدرن را برتر از کهنه اعلام می‌کند و در پی جایگزین کردن امر مدرن به جای امر سنتی است. نوگرایی، ایدئولوژی مطلق‌گرا و همه‌خواه است. نوگرایی، هیچ ساحت‌ورای عقل یا غیر عقلی را نمی‌پذیرد. علوی‌تبار با بسط



همین تقسیم‌بندی، دیدگاه‌های مختلف درباره غرب و مدرنیته را به چهار دیدگاه تقسیم می‌کند:

دیدگاه اول: سنت‌گرایی و غرب‌ستیزی/ دیدگاه دوم: نوسازی‌خواهی و غرب‌زدگی/ دیدگاه سوم: نوگرایی و غرب‌گرایی/ دیدگاه چهارم: نواندیشی بدون نوگرایی و غرب‌پژوهی.

سنت‌گرایی غرب‌ستیز رویکردی نقادانه به مدرنیته و غرب از منظر پست مدرنیستی و با دفاع از سنت است. مدرنیته به عنوان دوران حاکمیت «انسان‌محوری» و غرب به مثابه تجسیم عینی مدرنیته، غروب حقیقت قدسی و عقب‌نفس انسانی است. روشنفکرانی چون «دوری اردکانی و احمد فردی در این دسته قابل ارزیابی هستند. این نگرش باتوجه به «کلمات نهایی» پست مدرنیستی، رجوع به سنت را راه حل اساسی بحران می‌داند.

حزب کمونیست نیز در امتداد چنین کوشش‌هایی در تابستان سال ۱۲۹۹ تأسیس شد. عصر دوم، اما با سقوط رضاشاه آغاز گشت. در این دوران بازماندگان گروه ۵۳ نفر در قالب حزب توده نوگرایی غرب‌گرایانه، دیدگاهی است که مدرن شدن را امری مطلوب و البته اجتناب‌ناپذیر می‌داند؛ بیشتر از دستاوردها به مبادی و مبانی مدرنیته توجه می‌کند و با تلقی کردن «خرد خوندینا» به عنوان گوهر مدرنیته، مدرنیزاسیون را فرزند مدرنیته می‌پندارد. «روشنفکران مدرنیست» با لازم و کافی دانستن «عقل خوندیناد نقاده، مدرنیسم را به مثابه یک ایدئولوژی برای جوامع خویش انتخاب نمودند. در میان روشنفکران ایرانی، سید جواد طباطبایی با تحلیل افول و انحطاط ایران بر اساس ایدئولوژی متنج از مدرنیته، در سنخ مدرنیست‌ها قرار می‌گیرد.

دیدگاه چهارم، با متنوع و گسترده تلقی کردن ساحت‌های وجودی انسان، عقل مدرن را در تأمین سعادت انسان، لازم اما غیر کافی» می‌پندارد. این رویکرد به عقل بشری به مثابه یک منبع معرفتی می‌نگرد و با اذعان به اهمیت سنت در شناخت انتقادی، فارغ از غرب‌زدگی و غرب‌گرایی به غرب‌پژوهی دست می‌زند. داریوش آشوری، داریوش شایگان و عبدالکریم سروش از جمله این روشنفکران‌اند.

عباس کاظمی به این چهار رویکرد، رویکرد پنجم «زیبایی‌شناختی نافی عقل» را می‌افزاید که «نه تنها بنیاد مدرنیته، بلکه بنیاد هر نوع نظام عقلانی را سست می‌کند. از سبزی دیگر چیزی جای نمی‌نهد و عمدتاً ادعای ارائه رویکردی زیبایی‌شناختی در باب جهان دارد. این نگرش دست به کار ترجمه ادبیات پست‌مدرنیستی است و بنیاد فکر آنها به گونه‌ای نچپایه – هایدگری است. می‌توان سنت ترجمه آثار پست‌مدرنیستی در دهه هفتاد و هشتاد را که در قامت امکان تفکر در قالب ترجمه عرضه شده است؛ در این رده ارزیابی کرد.

ه – هویت اندیشان/ دین‌نویسان (محمد منصور هاشمی)
در تقسیم‌بندی نوینی که توسط هاشمی پیشنهاد شده است؛ اندیشمندان ایرانی در دو دسته شناسایی شده‌اند: اندیشمندان «دین‌اندیش» که در تاملات و تفکراتشان بیشتر دغدغه دین را داشته‌اند و چون در وضع تاریخی فعلی ما و سده و دو سده اخیر عمده مسائل در مواجهه ما با دنیای متجدد مطرح شده است؛ به وضع دین در این مواجهه پرداخته‌اند.

این طیف می‌توان به علی شریعتی، مرتضی مطهری، سید حسین نصر، عبدالکریم سروش، محمد مجتهد فصیحی، مصطفی ملکیان اشاره کرد. در سنتی، اما اندیشمندان «هویت‌اندیش» حضور دارند که مساله آنها صرفاً دین نبوده است؛ بلکه اگر به دین هم اندیشیده‌اند، آن در زمینه‌های کلی‌تر نگریسته‌اند و تاملات و تفکراتشان درباره دین، فرج بر تاملات و تفکراتشان درباره «وضع تاریخی ما» در دوره معاصر و در مواجهه با دنیای متجدد بوده است.
با اعتنا بدین گزاره که محور قوام‌بخش این «ماه» مفهوم «هویت» است؛ می‌توان گفت «این متفکران به تامل درباره «هویت ماه» در زمانه جدید می‌پرداختند.

سید احمد فرید، جلال آل‌احمد، احسان ترانقی، رضا داری، داریوش آشوری، داریوش شایگان و سید جواد طباطبایی در زمره هویت‌اندیش‌ها هستند.

و – نسل اول روشنفکران غرب‌گرا/ نسل دوم روشنفکران غرب‌گرا/ روشنفکران چپ‌گرا/ روشنفکران ملی‌گرا/ روشنفکری دینی (چهاندر امیری)

نسل اول روشنفکران غرب‌گرا، روشنفکران لیبرالی بودند که به عنوان مبشران عصر مدرن، بیدارسازی ایرانیان از خواب تاریخی‌شان را وجهه همت خود قرار داده و در تلاش بودند با تز «اخذ تمام و کمال تمدن غرب بدون دخل و تصرف ایرانی» که مستلزم انگاشتن تمامی مظاهر سنتی و دینی به عنوان موانع تکامل و ترقی بود؛ فاصله ایران را با دنیای تمدن کم کنند. محورهای عمده مورد بحث این روشنفکران عبارتند از: غرب‌گرایی و تقلید همه جانبه از غرب، قانون‌گرایی، تاکید بر عقل و علم بشری، ناسیونالیسم و دین‌ستیزی بی‌شکل برای حذف دین از جامعه. میرزا ملکم‌خان، عبدالرحیم طالبوف، آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی از پیشگامان این نسل روشنفکری‌اند.

نسل دوم روشنفکران، اما غرب‌گرایانی بودند که در سایه استبداد حکومت مقتدر رضاشاه پهلوی امیدوار بودند که بتوانند به عمده‌ترین آرمان‌های خویش نظیر ایجاد ارتش منظم و منضبط، بوروکراسی کارآمد، برقراری نظام مالیاتی، آموزش و ترویج زبان فارسی، ایران‌گرایی و کنار زدن علما و روحانیون از امور اجتماعی و سیاسی دست یابند. تحول روشنفکری مشروطه‌خواه به اقتدارگرایی می‌توان نتیجه بحران‌های متوالی و شکست‌های ممتدی تلقی کرد که در پی اختلافات عمیق روشنفکران نسل اول با علما در تفسیر مشروطیت و متعاقب این اختلافات درونی، دخالت‌های بی‌برده نیروهای خارجی در امور داخلی ایران، انقلاب مشروطیت را زینتگیر کرد و «امنیّت» را به محور مشترک خواست عمومی توده و روشنفکران بدل نمود. در پی چنین امری روشنفکرانی چون تقی‌زاده و فروغی با ایفای نقش حلقه‌های واسط تغییر می‌گردد که در نقادی خویش علاوه بر تجدد، از اسلام اصیل نیز بهره می‌برند.

این مقاله برگرفته از کتاب «روشنفکران ایرانی» است.

جایگاه خردگرایی در جامعه

محمد رضا غلام‌شاهی

بگرد خرد انسان کوتاه است. این را می‌توان از نادانسته‌های بی‌کران و پرسش‌های بی‌پاسخش فهمید.

با این‌حال برای انسانی که در جست‌وجوی پاسخ است، خرد بزرگ‌ترین سرمایه است؛ زیرا علم آدمی آفریده خرد اوست و با کاربرد خرد است که می‌تواند دانسته‌هایش را گسترش دهد.

درست است که با گسترش دانسته‌های انسان، نادانسته‌های او افزایش می‌یابد و پیوسته پرسش‌های تازه مطرح می‌شود، اما این‌که آدمی بداند که چه نمی‌داند، خود، علم است. همان‌طور که سقراط می‌گوید:

«من تنها یک چیز می‌دانم، آنکه هیچ چیز نمی‌دانم.»
خمیرمایه دانش‌پشری پرسش‌های اوست و اگر پرسشی نباشد پیشرفتی هم برای جامعه نخواهد بود.

از همین روست که باید یافته‌های علمی را پیوسته با ابزار خرد مورد سنسجش قرار داد و اصلا گسترش دانش بشری محصول همین باز سنجی‌هاست.

معرفت ما از راه آزمون و خطا پیشرفت می‌کند اما تفاوت اساسی میان پیشرفت علمی و ماقبل علمی در این است که در سطح علمی، آگاهانه به جست‌وجوی اشتباهات خود می‌رویم؛ یعنی انتخاب آگاهانه یک روش انتقادی، ابزار اصلی پیشرفت دانش و شناخت می‌گردد مثلا می‌پذیریم که ما همواره در یک جامعه ناکامل زندگی می‌کنیم و باید برای بهبود آن از خرد خویش بهره بگیریم.

ایرانیان در ستایش خرد بسیار کینه دارند. از فردوسی حکیم گرفته که خوانند را به خاطر آفرینش جان و خرد می‌ستاید و می‌گوید کزین برتر اندیشه برنگذرد تا فخرالدین اسعد گرگانی که در ویس و رامین خرد را مزین‌اشناخت نیکی و بدی و برتر از احساس می‌داند:

خرد باشد که خوب و زشت داند
چو مهر آید خرد در دل نماند

ناصر خسرو قبادیانی همه دستاوردهای آدمی را ناشی از خرد می‌داند:

بخرد گوهر گردد که جهان چون دریاست
بخرد میوه شود خوش که جهان چون شجر است

و اسدی برای اندرز پادشاهان بیش از هر چیز بر خرد توصیه می‌کند:

خرد شاه را بهترین امر است
هش و دانشش نیکتر لشکر است

بسا اینحال مفهوم خرد و کاربرد آن بیشتر در عرصه فردی است (حتی اگر مخاطب آن شخص شاه باشد). اتکا به خرد در فرهنگ جمعی ایرانی فقط در برهه‌های ویژه‌ای از تاریخ و در حوزه‌هایی محدود رواج داشته که با شکوفایی‌های علمی و پیدایش مفاخر فرهنگی (مانند دوره ساسانی هم‌زمان بوده است.

اما خردگرایی در مفهوم نوین آن پدیده‌ای جمعی و گسترده است که افزون بر اندیشه فرد، اندیشه جمعی و راه و روش زندگی، علم، سیاست، اقتصاد و بازره‌های اجتماعی، در نیز تحت تاثیر قرار دهد. مفهوم نوین دستاوردهای نوین دولتی از جمله مفهوم جامعه‌مدنی، همگی در پرتو همین جنبش خردگرایی که گرچه در اروپا آغاز شد اما بز زندگی انسان‌ها در سراسر جهان تاثیر گذاشت و به وجود آمده‌اند.

ایده جامعه مدنی بر این فرض بنا شده که انسان موجودی خردورز است که می‌تواند به اصولی در زمینه رفتار اجتماعی دست یابد و خوستان‌های فردی خویش را در پیروی از آنها قرار دهد.

این فرض دارای اهمیت اساسی است. اگر انسان‌ها منطقی نبوده و پذیرای استدلال نباشند دموکراسی نمی‌تواند یک حکومت پایدار باشد. بسا توجه به وجود هدف‌ها و منافع متضاد افراد، نمی‌توان تنها از راه بحث و گفت‌وگو به گونه‌ای هماهنگی دست یافت. از این رو باید قواعد پذیرفته شده‌ای باشند که بر پایه آنها بتوان برنده مجادله‌ها را تعیین کرد.

ساده‌ترین و آشکارترین این قواعد آن است که رای اکثریت برنده باشد. اما تصمیم‌گیری اکثریت در کارها به معنای دیکتاتوری اکثریت نیست بلکه اقلیت نیز باید از آزادی بیان و اجتماع برخوردار باشد تا بتوانند با استدلال، اکثریت جامعه را از نظر متقاعد کنند.در این بازی خردورزانه، استدلال منطقی و رای‌گیری، جای جسدال و گلوله را گرفته است. اگر اکثریت در تضاد با اصلی باشد، آن به گونه‌ای گسترده در جامعه پذیرفته شده، آن ادعا پذیرفته نخواهد شد و اگر ادعایی بر پایه واقعیات و اصول پذیرفته شده باشد، آن را با نظر مثبت برسی خواهد کرد.

در پایان لازم است تاکید کنیم که علی‌رغم تمام مزایای خردگرایی و نقش بنیادین آن در برپایی جامعه جدید به عنوان میوه خردگرایی محدود به پدیده‌های فیزیکی جهان است. علم به عنوان علم، توان باسنسج‌گویی (و یا پرسش) در دامنه مسائل بزرگی همچون سرنوشت، رابطه خدا و انسان، درست و نادرست و خوب و بد را ندارد علی‌رغم این‌که دغدغه‌های متافیزیکی و ارزشی هنوز هم بخش مهمی از نگرانی‌های انسان را تشکیل می‌دهد و امروزه سنت علمی آن است که فرد دانشمند، قضاوت ارزشی نمی‌کند و با عنوان علم وارد مقولات متافیزیک که ابزار شناخت دقیق آن را ندارد، نمی‌شود.